



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رسالہ جامع علوم انسانی

پیشگامی و پویایی و پیرورتن از منظر جامعه شناختی

پیشگامی و پویایی و پیرورتن از منظر جامعه شناختی

پیشگامی و پویایی و پیرورتن از منظر جامعه شناختی



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انسانی

● وضعیت تربیت دینی نسل نوجوان و جوان امروز را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

○ برای اینکه درباره وضع دینداری صحبت کنیم باید ابتدا تعریفی از دینداری ارایه کنیم و شاخص‌هایش را معین کنیم. گاهی شاخص دینداری این است که فرد اعمال واجب به معنای اهم آن را انجام بدهد و محرمات را ترک کند گاهی شاخص دیگری برای دینداری قائل می‌شویم مثلاً می‌گوییم فرد باید خدا را قبول داشته باشد، و در این زمینه تعریف را عملیاتی می‌کنیم: فرد باید به خدا مراجعه کند، خدا را در نظر بگیرد (اینها حاکی از این است که خدا هست) یا از این کمتر، اگر از او سؤال کنیم که خدا هست یا نه، او جواب مثبت بدهد.

اگر کسی به تحقیقاتی که انجام شده نگاه کند و مشاهدات معمولی در کوچه و خیابان طی چند سال با پیش زمینه داشته باشد و نظر سنجی‌ها و پاسخ به بعضی سؤالاتی که در ضمن تحقیقات گوناگون داده شده است را مطالعه کند می‌بیند که بیش از ۹۵ درصد از افرادی که ما به آنها بالغ به معنای شرعی می‌گوئیم قبول دارند که خدا هست. حتی یک نظر سنجی که چند سال پیش در مرکز سنجش صدا و سیما انجام شد، نشان داد که بالای ۹۷ درصد قبول دارند که خدا هست؛ لذا محققین به برنامه سازان مرکز پیشنهاد کردند که دیگر برنامه‌هایی که حاوی پیامی در این خصوص باشد ساخته نشود و به آموزش‌ها و معارف دینی پرداخته شود.

ولی اگر بیایم ریزتر نگاه کنیم و بگوییم چند نفر دارای تجربه ایمانی هستند، مثلاً نذر می‌کنند، به خدا توجه می‌کنند، از خدا مدد می‌طلبند، در این مورد باید توجه داشت

که البته بعضی از آنهایی که خدا را قبول دارند حتی نماز می‌خوانند ممکن است به این معنا تجربه ایمانی نداشته باشند، ولی در تحقیقات مختلف آمده است که بالای ۸۵ درصد افراد تجربه دینی دارند: نذر می‌کنند، حاجت می‌طلبند، دعا می‌کنند، قسم می‌خورند (قسم به معنای جدی نه از روی عادت). اگر قدری بیایم پایین‌تر و مثلاً برسیم به نماز و سؤال کنیم که آیا نماز می‌خوانید؟ یا نمازتان چقدر قضا می‌شود؟ و سؤالاتی از این قبیل که در تحقیقات پنج، شش سال گذشته بارها تکرار شده است، با گزینه‌های: همیشه، اغلب، گاهگاهی، به ندرت و هیچ روبرو می‌شوید، و یا در سؤالاتی که از افراد می‌شود که «تو خودت را چقدر مذهبی می‌دانی؟» باز وضع فرق می‌کند. مثلاً در یکی از تحقیقاتی که امسال در مشهد از دانش‌آموزان دختر جمع آوری شده، آنهایی که می‌گفتند من اصلاً خودم را مذهبی نمی‌دانم ۳/۳ درصد بودند که این هم شاید به عنوان انکار خدا نباشد، چون مثلاً خیال می‌کرده نماز نخواندن یعنی مسلمان نبودن لذا همینطوری جواب داده‌اند. در همین تحقیقات ۷۷ درصد گفته‌اند که همیشه یا اغلب نماز می‌خوانند. در تحقیقی که آقای طالبان چند سال پیش انجام دادند نیز آنهایی که نماز ظهرشان همیشه و اغلب می‌خواندند هفتاد و هفت الی هشتاد درصد بودند. البته انتظار ما معمولاً بالاست و می‌خواهیم که نوجوان پسر پانزده شانزده ساله که دو سال از تکلیفشان گذشته است، یا دختر دوازده - سیزده ساله همیشه نماز بخوانند و هنجارهای مهم را صددرصد رعایت کنند ولی باید توجه داشت که واقعیت‌های تجربی نشان می‌دهد که هیچ هنجاری نیست که صددرصد رعایت شود. در یک تحقیقی که بنده انجام دادم زیر عنوان «اندیشه‌های اجتماعی در روایات امر به معروف»، آنجا هم روایاتی پیدا کرده‌ام و نکته‌ای که به عنوان اندیشه اجتماعی از آن استخراج کرده‌ام این بود که هدف جامعه پذیری باید یک هدف حداقلی باشد؛ مثلاً اگر ما بخواهیم امر به معروف کنیم، نباید توقع داشته باشیم که همه در فلان درجه باشند؛ البته شاید در تربیت دینی انجام واجب و ترک محرّمات جزو همان حداقل‌ها باشد ولی به هر حال هم‌نواسی هیچوقت صددرصد نیست. آن روایاتی که می‌گوید ایمان درجات دارد و نباید از کسی که در درجه یکم است انتظارات درجه ۲ را داشت و امثال اینها، معنی‌اش است که هم‌نواسی صددرصد رخ نمی‌دهد؛ مهم این است که این شخص را بتوان در جرگه هم‌نویان معرفی‌اش کرد. دو تحقیق دیگر نیز در مشهد در پژوهشکده ما انجام شده است که من ناظر آنها بوده‌ام. در

این دو تحقیق ۷۵ درصد دانش‌آموزان دبیرستانی گفته‌اند که ما نوارهای غیر مجاز را گوش می‌دهیم. خوب اگر ما شاخص دینداری را نماز بگذاریم، هفتاد و هشت درصد اینها نماز خوانند، چون اگر یک پسر شانزده ساله گاهی نماز ظهرش قضا شود، چون اغلب همیشه می‌خواند، نمی‌شود گفت که این لایبالی است در نماز خواندن؛ پسر خودش را در اغلب طبقه‌بندی کرده احتمالاً گاهی فراموش کرده و نمازش قضا شده است. به این معنا ۷۷ درصد دیندارند و اگر دینداری را به معنای قبول خدا بگیریم رقم بالاتر از اینهاست. در خصوص روزه، به خاطر مراسمی بودن و آن حالات و آن فضای اجتماعی، ارقام بالاتر است؛ در مشهد بعد از افطار تقریباً تمام خیابانها و مراکز کار ادارات تعطیل است و خود این مراسم باعث می‌شود که اگر هم روزه نخواهد بگیرد آواره باشد! سؤال از اینکه خودت را چقدر مذهبی می‌دانی هم، سؤال است که افرادی که یک فهم مشخص مذهبی داشته باشند می‌توانند اظهار نظر کنند و یا به هر حال حدود ۶۰، ۷۰ درصد خودشان را مذهبی می‌دانند ولی ۲۵ درصد هستند که نوار غیر مجاز استفاده نمی‌کنند.

حالا اگر برویم سراغ لباس؛ مثلاً لباسی که مد هست، عکسی داشته باشد، یا نوشته خارجی روی لباس باشد میزان حدود هفتاد درصد است. البته ما در مورد گرایش به رپ، پنج سال پیش و امسال هم تحقیق کردیم دیده‌ایم که آنهایی که استفاده می‌کنند هفتاد و پنج درصد شان گفته‌اند که برای خود نمایی، زیبایی و جلب نظر استفاده می‌کنند، تنها ۱۸ درصدشان گفته‌اند که ما تعلق به آن گروهها داریم. در تحقیق دیگری که به هزینه اداره ارشاد خراسان انجام شده و سؤال شد که از خواننده‌ها و هنر پیشه‌ها کدام را دوست دارید و کدام الگوی شماست، در خوانندگان مجاز ایرانی آقای محمد اصفهانی با ۶ درصد طرفدار و یک آقای ایرانی که الآن در خارج از کشور است که اسمش یادم نیست او هم با ۶ درصد، این دو تا بالاترین‌اند و خارجی‌ها کمتر از این‌اند. در مورد اینکه اصلاً چرا گوش می‌دهید هر کسی یک چیزی گفته، یکی گفته برای معنی عبارات، دیگری گفته برای لحن و خیلی‌ها هم گفته‌اند که ما همینطوری گوش می‌دهیم.

من فکر می‌کنم باید مشخص کنیم که کدام درجه از دینداری منظورمان است؛ در این صورت می‌بینیم که تعریفها متفاوت است و آدمهای متفاوتی که سراغ تحقیق رفته‌اند، جوابهای متفاوتی، به لحاظ نوع معنا گرفته‌اند و با تکرار تحقیقات حتی با فاصله زمانی و

تغییر مکان، عده‌ها خیلی عوض نشده است. لذا نمی‌شود شک کرد که این یک واقعیت اجتماعی است که به این صورت خود نمایی کرده است. بنابراین فکر می‌کنم که پاسخ به این سؤال که وضعیت دینداری جوانان چگونه است را باید با درجه‌بندی جواب داد. در آن حداقل دینداری، که قبول خداوند به عنوان اینکه آفریننده این عالم است و... ۹۵ تا ۹۷ درصد آدم‌ها خودشان را دیندار می‌دانند. اگر پای‌بندی جنبه مکرر و عملی پیدا کند آن بحث نماز و روزه پیش می‌آید که اینها ۷۵ تا ۸۰ درصدند. تجربه دینی را هم اگر بگوییم در حدود همین عده‌هاست. یا مثلاً اگر راحت برخورد نکردن دختر و پسر جوان با هم را شاخص دینداری قرار دهیم، اگر به یک دانشکده برویم و ببینیم که پسرها و دخترها می‌گیرند و می‌خندند و در کلاس مانند دو تا خواهر و برادر گرم صحبت و گفتگو و بحث و سلام و احوال‌پرسی‌اند و از هم دفتر می‌گیرند و اسم و آدرس هم را دارند، تلفن به همدیگر می‌زنند - رفتارهایی که در فرهنگ سنتی تقبیح می‌شود و به معنای تئوریک و دینی‌اش نیز مستلزم بعضی از گناهان هم هست - طبیعتاً درجه دینداری فرق می‌کند. یک وقتی یکی از آقایان آمده بود مشهد و به تناسبی رفته بود اداره اوقاف که کنار استادیوم تختی است و آن روز، روز مسابقه بود و جوانانی که از استادیوم بیرون آمده بودند را مشاهده کرده بود، او می‌گفت (سال ۷۱) که حدود یک ربع بیست دقیقه نگاه می‌کردم که از سر و روی همه این جوانان گناه می‌بارد! خوب این هم یک جور شاخص است دیگر! اینکه پیراهنش چطوری است، موهایش را چطور شانه می‌کند، یا از کنار پیرمردی که رد می‌شود آیا سلام می‌کند یا نه؟ و از تمام اینها می‌توان شاخصی ساخت با ده تا بیست مؤلفه که نمره اینها صفر در بیاید! البته یک تحقیقات دیگری هم انجام شده سالهای قبل که نتیجه آن این بوده است که پای‌بندی به اخلاق و دین در حدود همان هفتاد، هشتاد درصد است. البته بخشی از این مسئله به این است که جامعه پذیری تا چند سالگی در ایران به کمال می‌رسد، که این اعم از این است که ما دینداری را بررسی کنیم، یا تربیت خانوادگی را بررسی کنیم یا... در بعضی جوامع مثلاً انسان وقتی پانزده یا شانزده سالش می‌شود، بزرگ به حساب می‌آید یعنی همه هنجارها و رفتارهایش باید مطابق با جامعه باشد و اگر نبود دیگر باید مجازات شود. به نظر من در جامعه ما، که به تبع جوامع غربی و به دلیل اینکه دوران کودکی طولانی شده و باعث شده که کمال جامعه پذیری را در ۲۳ یا ۲۴ سالگی بداند لذا ما اگر این سؤالها را از دانش‌آموزان پرسیدیم بایستی با تأمل با آن برخورد کنیم.

آخرین تحقیق‌های ملی، تحقیقی است که آقای عبدالعلی رضائی انجام داده به نام «انگیزه‌ها و ارزشها و نگرشها» که به صورت جزوه‌های کوچک منتشر شده و در کتاب «مصرف کالاهای فرهنگی» دکتر رجب زاده، نیز هست و نیز تحقیق «آگاهیها و ارزشها و نگرشها»ی دکتر منوچهر محسنی. البته اینها را وقتی مطالعه می‌کنید شاید استنباط کنید که این میزان در کل پایین‌تر آمده است، برخی هم می‌گویند آدم‌های قدیم متدین‌تر بوده‌اند ولی من که باور نمی‌کنم. البته نمی‌خواهم بگویم که الآن متدین‌تر هستند ولی من چیزهای زیادی از پیرمردها و پیرزن‌ها شنیده‌ام و حتی بعضی سرگذشت‌ها که چاپ شده است را خوانده‌ام و به نظر نمی‌آید که آن زمان آدم‌ها متدین‌تر بوده‌اند! این جور نبوده که همه نماز می‌خوانده‌اند! ما فقط همیشه نماز خواندن را قبول داریم، «معمولاً و گاهی می‌خوانم و امثال اینها» را بد می‌دانیم و آدم‌های آن زمان هم اینها را بد می‌دانسته‌اند و آمده‌اند افراد را به تارک الصلاة و ضایع الصلوة و... تقسیم کرده‌اند و خلاصه نماز نخواندن را کار بدی می‌دانسته‌اند ولی این به معنای این نبوده که آن زمان هم همه جوانها نماز می‌خوانده‌اند! ببینید آن زمانها یک درصد قابل توجهی از جوانان البته مرتکب گناهانی مثل شرب خمر می‌شدند و این به حدی بوده که من خودم به کزات شنیده‌ام که وعاظ آن زمان یکی از مسائلی که در منبرهای آن زمان می‌گفته‌اند این بوده که هر کس خمر بنوشد طبیعتاً مست می‌شود و بعد خوابش می‌برد و به اصطلاح آنها می‌شود عروس شیطان! و این صبح که بیدار شد و حالش جا آمد باید برود و غسل جنابت از حرام را بکند و آن زمان ظاهراً همه معتقد بودند که عرق جنابت نجس است و خلاصه این باید برود با آب سرد غسل کند و آن زمان هنوز دوش و این چیزها نبوده است لذا آدمهایی که شراب می‌خورده‌اند صبح زود در قنات کوچه می‌آمدند و غسل می‌کردند. این را پنجاه نفر بیشتر برای من تعریف کرده‌اند که خانه‌شان در محلات مختلف مشهد بوده است. ببینید در واقع این آنقدر تعداد داشته که اینها برای اینکه کسی به این کار روی نیاورد، به غیرتهای جنسی و عواطف روی می‌آورده‌اند تا در واقع به ایشان توهین شود که دیگر اینکار را نکنند و این قدر این را غلیظ و مکرر می‌گفته‌اند که همه باورش‌ان می‌شده که اگر کسی شراب می‌خورده باید همچنین غسلی هم می‌کرده است و گر نه چه نیازی بود که غسل کند، در حالی که این پایش به مسجد و هیئت هم می‌رسیده، یعنی اگر مسجدی بودن ملاک است، این دیندار بوده است؛ اگر نماز خواندن ملاک است، این

دیندار بوده است؛ اگر نماز خواندن با وضو ملاک است این دیندار بوده است؛ ولی اگر شراب خوردن ملاک بی دینی است طبیعتاً این بی دین است! قطعاً خوب ما که نمی توانیم اینها را بگوییم.

پس بحث اولمان این است که وضعیت دینداری چگونه است و آن را در حد خودش بحث کردیم. در مرتبه بعد باید دید که ما هدف تربیت دینی در جامعه خودمان را چه باید بگذاریم. بخشی از این مسأله انتخابی است و به فکر ما و به رویکرد ما بستگی دارد و یک بخشی هم این است که ما چیزهای غیر ممکن را نباید در هدف بیاوریم. مثلاً اگر تحقیقات و دانش‌های تئوریک قابل اعتنا به ما بگویند که هم‌نوایی صد درصد افراد غیر ممکن است، ما طبیعتاً نباید این را جزو اهداف بنویسیم؛ زیرا اطلاعات عقلی و تاریخی به ما می‌گوید که این اتفاق نخواهد افتاد؛ ما بیخودی یک هدفی را می‌نویسیم و بعد هر چه تلاش می‌کنیم موفق نمی‌شویم. این درست نیست.

پس باید ببینیم آموزش و پرورش تربیت دینی را چه تعریف کرده و چقدر به آن رسیده و آیا هدف را عاقلانه گذاشته است؟

نکته دیگر این است که آیا واقعاً آموزش و پرورش می‌تواند متکفل تربیت دینی باشد یا نه؟ من در یک مقاله‌ای که در سمینار وزارت علوم چاپ شده است، به نام «فرهنگ، جامعه و دانشگاه» اشاره کرده‌ام که جامعه‌شناسان، جامعه‌پذیری را به جامعه‌پذیری اولیه و ثانویه تقسیم کرده‌اند. جامعه‌پذیری با بعضی از تعاریف تربیت فرق می‌کند، چون علمای تعلیم و تربیت بعضی‌ها تعریفشان شبیه همین مفهوم جامعه‌شناسانه جامعه‌پذیری است؛ یعنی گوش دادن، انتقال فرهنگ و... ولی بعضی‌ها نه، بالفعل کردن استعدادها و یک چیزهای دیگری می‌گویند که با جامعه‌پذیری متفاوت است و صد درصد منطبق نیست. من به زبان جامعه‌شناسی می‌گویم. ببینید! جامعه‌پذیری اولیه یک ویژگی‌هایی دارد: اولین ویژگی آن این است که یک پیام وقتی وارد می‌شود تا آخر عمر می‌ماند. یکی از نکات آن این است که تا پیام رسان را قبول نداشته باشی پیامش را نمی‌گیری. دیگر این که اگر بعداً نظرت از پیام رسان برگردد، پیام را هم رها می‌کنی و مواردی هم هست که پیام از منبع خودش جدا می‌شود و مستقل می‌ماند. مقابلش جامعه‌پذیری ثانویه است که به زبان ساده این است که جامعه‌پذیری ثانویه «تخصص» به آدم یاد می‌دهد، در جامعه‌پذیری ثانویه آدم می‌تواند منبع پیام را قبول نداشته باشد ولی پیام

را بپذیرد. از این عجیب‌تر اینکه در جامعه پذیری ثانویه هر وقت می‌خواهی پیام را می‌آوری و هر وقت نمی‌خواهی پیام را در بایگانی می‌گذاری ولی در جامعه پذیری اولیه پیامی که آمد، بایگانی بردار نیست؛ یعنی اگر مثلاً من در جامعه پذیری اولیه خدا را باور کردم، نمی‌شود گفت که اگر تجارت کنم یا دم بروم ولی من می‌توانم درس جامعه‌شناسی را و ریاضی و فلسفه را یاد بگیرم و اگر از کلاس بیرون آمدم مثل آدم عامی حرف بزنم، مثل آدم عامی راه بروم و فکر کنم! شما خیلی آدمها را می‌توانید ببینید که حتی استاد معروف زیست‌شناسی اند ولی در زندگی عادی‌اش مثل مردم معمولی در خوراک و پوشاک‌اند! یعنی این جزو جامعه‌پذیری ثانویه است. یک استاد نجوم به بچه‌اش می‌گوید بلند شو آفتاب در آمد! حال اینکه یکبار سر کلاس این جمله از دهانش خارج نشده است! در کلاس همیشه زمین می‌چرخد تا رو به خورشید بشود!

نکته سومی که لازم است اینجا متذکر بشویم این است که اگر کسی در بزرگسالی بخواهد جامعه‌پذیری اولیه‌اش را ترک کند و یک جامعه‌پذیری اولیه مجدّد پیدا کند که اصطلاحاً به آن «استحاله فرهنگی» می‌گوییم، درصد هزار نفر شاید برای یک نفر رخ بدهد! در یک سمیناری هم که گذاشته بودند در مورد چالشهای فرهنگی دانشگاه، من و رئیس دانشگاه یک مقاله مشترک نوشتیم که ظاهراً خوب بود و چاپ شد، آنجا من به همین استناد کردم و مواردی را ذکر کردم ما مثلاً در دانشگاه کار فنی می‌کنیم این بخش فرهنگ چه بخشی از سازمان ماست کجای این آموزش است؟ چند تا استاد برایش داریم؟ اینها وجود ندارد یک چند تا کارمند و یک پولی داریم، بحث نشریه و فوق برنامه خلاصه غیر فراگیر و غیر الزامی، این که نمی‌شود این کار هم استاد دارد و استنادش متخصص این کار است. ببینید الان اغلب اساتید دانشگاه در همه دانشگاههای ایران در همه رشته‌ها با همه رویکردها سر کلاس فاقد موضوع فرهنگی‌اند! انگار یک جور توافق با هم کرده‌اند! یعنی من که روحانی‌ام و با عمامه سر کلاس می‌روم و در دید بقیه من یک حمایت دینی دارم و موافقم، اما من هم یک جمله دینی نمی‌گویم، مگر با یک ظرافتی در آخر مباحث استطراداً به یک جایی برسد که از این مسایل بگویم و الا چون درس تخصصی است می‌گویند اینجا را اشتباه گرفته‌اید. بقیه هم برخی سابقه سکولاریستی دارند سابقه دینی ندارند و...، هیچ استادی به دختری که موهایش بیرون است تشر نمی‌زند که مثلاً از کلاس من برو بیرون، حالا اگر بدش می‌آید مجبور است که به روی

خودش نیاورد و اگر خوشش هم می‌آید مجبور است به روی خودش نیاورد. این دانشگاه آمده است همان کاری را می‌کند که همه می‌کنند همان درسهای معین اینجا نه کسی را بی دین می‌کند نه کسی را با دین می‌کند. حالا می‌رسیم به آموزش و پرورش. آموزش و پرورش طبق آن تعریفی که آن تعریف منشاء سازماندهی و تعیین محتوا و تألیف و تربیت معلم و ساختار شده است، تعیین می‌کند که این چقدر متکفل جامعه‌پذیری اولیه است و چقدر متکفل جامعه‌پذیری ثانویه است. اینکه چقدر فیزیک بداند و بتواند از دبیرستان به دانشگاه برود آن جامعه‌پذیری ثانویه است.

در مجموع ما باید ببینیم این سازمان اساساً چقدر برای جامعه‌پذیری اولیه درست شده است که تربیت دینی هم جزء آن است. اهداف دوره ابتدایی عمدتاً برای جامعه‌پذیری است؛ در این جامعه‌پذیری هم، املاء و خواندن و نوشتن عدد و حساب سرانگشتی وجود دارد، خلاصه او باید در جامعه زندگی کند و اینها را باید بداند. وقتی به راهنمایی می‌آید این همه می‌شود نصف و نصفش می‌شود یک مقداری ریاضیات و رشد تعقل و آشنایی با بعضی از نتایج ملموس علوم و در دبیرستان این می‌شود هشتاد به بیست، این هم، فقط جنبه دینی ندارد اینکه هنجار جامعه را بداند نظم را بداند، اهمیت خانواده را بداند و حکومت را بداند، ادب فارسی را یاد بگیرد با زبان فارسی بتواند صحبت کند اینها همه جامعه‌پذیری اولیه است یعنی دیگر در دبیرستان در سالهای دو و سه و پیش دانشگاهی می‌گیرند که ما دیگر آمده‌ایم به طور حرفه‌ای به شما درس یاد بدهیم.

خانواده را هم که نباید فراموش کرد. جامعه ما به لحاظ فرهنگی به نصف دیندار و نصفی بی دین تبدیل نشده است ولی از جنبه‌های فرهنگی دو نیم شده است، دو گانه است؛ ببینید ما اگر که یک جامعه و یک فرهنگ داشته باشیم، یک چیزهایی در این جامعه ارزش و هنجار است، بعد به طور معمول - اگر این خیلی دچار شرایط عجیب و غریب نشده باشد - توزیع پای‌بندی به این ارزشها و هنجارها نرمال می‌شود. بعضی وقتها جامعه از این حالت نرمال خارج می‌شود. منحنی یا از اینطرف کشیده می‌شود یا از آنطرف. بعضی وقتها موقعی که ما جامعه را اندازه می‌گیریم دو تا منحنی نرمال پیدا می‌کنیم یعنی جامعه از این نظر دو تا شده است. حداقل پنج تحقیق نشان داده که در ایران فرهنگ در مورد باور داشتن و قبول داشتن و رعایت و عمل کردن، دو کوهانه است؛ یعنی هنجارها قطبی شده است؛ مثلاً در مورد حجاب (نه بد حجابی یا بی حجابی) این

که چادر بپوشد یا مانتو، این در سال ۷۲ نصف بوده ولی در تحقیقات جدید در مشهد که از دانش‌آموزان شده است ۲۶ درصد چادر و ۶۲ درصد مانتو و الآن هم اگر خانمی مانتو بپوشد و آرایش نداشته باشد او را در زمره بی حجابها قرار نمی‌دهند شاید به دلیل این که می‌خواهد به دیگران بگوید که بی‌انصاف لااقل چادر سر نمی‌کنی پس اینطوری باش!

یعنی دیگر این را محترم می‌دانند.

بعد از آشنایی با غرب یک هزارم آدمها غرب زده شدند و سه هزارم مقاومت می‌کردند و بقیه هم بی‌خبر بودند. این وضع ادامه پیدا کرد ولی امروز وقتی که وضع فرهنگی آدمها را مقایسه می‌کنید آن را متفاوت می‌بینید! همه چیز، آداب، رسوم، رفتن، آمدن، خوابیدن، خوب، بد، زیبایی متفاوت شده است. سال ۶۷ در دفتر تبلیغات در مؤسسه باقرالعلوم جامعه‌شناسی درس می‌دادم، یک بحثی بود به نام زیبایی‌شناسی، می‌خواستیم مثال بزنیم. در ادبیات ما همیشه موی سیاه و چشم مشکی خیلی قشنگ بوده ولی این تغییر کرده است چون اگر اینطوری بود که مردم موهایشان را زرد نمی‌کردند و لنز آبی نمی‌گذاشتند! دو نفر از آن حاضرین گفتند که واقعاً قشنگ است؛ گفتم خوب من هم همین را می‌گویم که تغییر زیبایی شناختی رخ داده است! حالا می‌بینید برای رنگ کردن پول خرج می‌کنند، هر چه هم بگویی رنگ کردن ضرر دارد، می‌گوید ضرر ندارد، اینهایی که عمومی شده است. یک ارزشها و هنجارهایی هست که منحنی دوتایی دارد؛ در غذا، در لباس، در تفریح، در سکونت، در تعلق و در خیلی از چیزها، من یکی از چیزهایی که هر جا توانسته‌ام گفته‌ام بصورت نقد این است که یکی از اشکالات برنامه ریزی ما در جاهایی که برنامه ریزی فرهنگی می‌شود مثلاً در ارشاد یا در تلویزیون و... این است که این بستر کار ماست و به این بستر بی‌توجهی می‌شود، این فرض که ما در یک جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که یک فرهنگ دارد غلط است، خیر، شما در یک جامعه دو فرهنگی هستید، مثل جامعه‌ای که از لحاظ اجتماعی دو قومی باشد، مثلاً ما در آذربایجان غربی دو قومی هستیم؛ کرد و ترک داریم، در شهر نقده دو قومی است و برای برنامه ریزی هر کاری که جنبه سیاست‌گذاری فرهنگی دارد نمی‌توان گفت که اینها همه ایرانی هستند، درست است که هر دو ایرانی هستند ولی باید دانست که آنجا دو گروه ترک و لر صرف نظر از ایرانی بودنشان هستند، دو جورند و هر کس دو هویت احساس می‌کند. آنجا حرف زدن و تئوری دادن و اینها همه باید با این بستر کاملاً هماهنگ شود

اگر نه، اثر نمی‌کند. ما این نمونه متجدد را خیلی وقتها بصورت یک اقلیت کجرو در محاسباتمان آورده‌ایم خوب برنامه فرهنگی جواب نمی‌دهد.

● با توجه به این مشکلی که بیان فرمودید، برنامه‌های تربیتی و فرهنگی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

○ این را خدمت شما عرض کنم حالا فرض کنید که ما ضعف بزرگمان که عدم رعایت دوگانگی در برنامه ریزی است را فهمیدیم. بعد می‌رسیم به اینکه، ما در نیمه سستی، اولین مسئله‌ای که باید به آن توجه کنیم این است که ما محتوای پیام، قالب پیام، ویژگی پیام رسان و ویژگی مخاطب را اصلاً رعایت نکرده‌ایم. ما قبل از انقلاب یک تجربه‌ای داشتیم و آن این بود که تربیت دینی در محیط‌های کوچک رخ می‌داد، و طبیعتاً رابطه رودررو و عمدتاً با اعتماد به پیام رسان انجام می‌شد. اولین اشتباهی که کردیم (چون من از نوجوانی جزو انقلابیون بوده‌ام و احوالات انقلابیون ایران را لمس کرده‌ام) غلو در تأثیر رسانه‌های جمعی بود. مثلاً اگر ما در تلویزیون سخنرانی می‌کردیم فکر می‌کردیم که اگر این سخنرانی که در ده بیست نفر تأثیر می‌گذاشت، حالا این ده تا سخنرانی روی یک میلیون نفر هم همین تأثیر را خواهد داشت. این امر یک افت در کار ما داشت و آن اینکه آمادگی ما برای کار در محیط‌ها و گروه‌های کوچک را از بین برد. من یک وقتی برای اینکه با یک نفر جلسه بگذارم یک تومان از شهریه مان که ۳۰ تومان بود را کرایه می‌دادم و به سراغ او می‌رفتم و با او ۲ تا ۳ ساعت جلسه می‌گذاشتم و خوشحال بودم که برای تربیت دینی دارم کار می‌کنم. ولی غلو در این نقش رسانه باعث شد آنهایی که فی الجمله در آن کارهای قبلی موفق بودند و به آنها مراجعه می‌کردند که شما ده شب بیایید در فلان مسجد صحبت کنید می‌پرسیدند چند تأیید؟ می‌گفتند ۲۰ تا، این دیگر دلش نمی‌خواست برود، چون فکر می‌کرده که این تضييع وقت است! خیلی از این آدمها که قبلاً همه شبها منبر و جلسه داشتند، در سال ۵۹ در تهران، من اینها را شمرده‌ام آنها در ۳۶۰ روز ۶ سخنرانی بیشتر نکرده‌اند! چون شأنشان را یک مسجد با حدود ۵۰۰ نفر مخاطب می‌دانستند. تازه در این مسجدها هم یک تدبیری اندیشیده بودند که مجلس برقرار بشود و گرنه ۶ تا مجلس هم نمی‌شد. اینها می‌آمدند مثلاً در ماه رمضان ۳۰ شب ۳۰ تا آدم مذهبی، سیاسی را دعوت می‌کردند، هر شب یکی و خیلی‌ها برای اینکه

بینند اینها چه می‌گویند می‌آمدند و او که یک شب آنجا می‌آمد، می‌آمد که مواضع سیاسی را بگوید یعنی یک ترکیب دینی نبود، انگار دیگر بکلی تعطیل شد، این سخنرانی فرق داشت با سخنرانی سال ۵۵ او، آنجا می‌آمد آیات قرآن و روایات و نهج البلاغه می‌خواند و توضیح می‌داد تا ضمناً از آن برای وضعی که پیش آمده بود استفاده کند ولی حالا اگر یک آیه‌ای هم می‌خواند، همه‌اش پیرامون اینکه اوضاع چطور است و آمریکا چه کار کرده و بنی صدر چه کار کرده حرف می‌زد! من شاخصهای خیلی آشکارتری دارم. من در کتابخانه‌ها جستجو کرده‌ام، کتابهایی تحت عنوان پرسش و پاسخ یا چیزهای مشابهی از این دست که سؤالات دینی را جواب داده‌اند، ۳۰ نفر مؤلف، کتابهایی در این معانی نوشته‌اند؛ مثل آیت‌الله مکارم، جعفر سبحانی، آقای ابطحی، آقای هاشمی نژاد و... بعد از انقلاب هیچ کدام از اینها نه خودشان و نه ناشرشان این کتابها را تجدید چاپ نکرده‌اند! این یعنی اینکه خود آنها فکر کرده‌اند که شرایط تغییر کرده و دیگر آن پیام مخاطبی ندارد، وگرنه چرا دیگر کتابی چاپ نشد؟! یعنی کتابی که چاپ پنجم شده چرا بعد از انقلاب چاپ ششم نشده است؟ آیا مؤلفش و جاهتش پایین آمده؟ که نیامده بلکه بالاتر هم رفته است، پس چه اتفاقی افتاده؟ ببینید جز یک تفسیر بیشتر نمی‌شود کرد که آقای نویسنده و ناشر، هر دو گفته‌اند که عصر این پیام به سر رسیده است، چرا این تفسیر شده است؟ اینها گفته‌اند چون مردم همه به خیابانها آمده‌اند و بطور جدی از انقلاب دفاع کرده‌اند و گفته‌اند این آقا آیت‌الله است و شعارش هم اسلام است، پس همه اینها اسلام را فهمیده و باور کرده‌اند و آماده اجرا و جانفشانی هستند. ببینید من خودم هم تحت تأثیر این جو بوده‌ام، من قبل از انقلاب عمدتاً مباحث کلامی را مطرح می‌کردم، حتی استادهای مشهد ما، گاهی اعتراض می‌کردند که تو کم درس می‌خوانی، من می‌گفتم ما می‌رویم مردم را دیندار می‌کنیم، بعد شما نوشتن رساله‌اش را به عهده می‌گیرید تا آنها به آن عمل کنند! چون کسی که بی دین است، رساله نمی‌خواهد و احکام به درد کسی می‌خورد که متدین باشد وگرنه با بیان احکام که کسی متدین نمی‌شود! خود من هم در یادداشتهایم در یک کلاسور کوچکی خطوط سخنرانی‌ها را نوشته‌ام، سخنرانی‌های سال ۵۹، ۶۰، ۶۱ همه‌اش بار اخلاقی دارد، یعنی به هیچ شبهه کلامی پاسخ داده نشده است؛ یعنی دیگر شبهه نیست و باید برای ارتقاء تدبیر آنها کار کرد. معنی این کارها این بود که دانش دینی‌مان، تبلیغ دینی‌مان حتی تغییر

جهت داده بود. لذا مجدداً که احساس کردیم که جامعه به حال اولش برگشته است همه فکر کردند که جامعه بی دین شده است! چرا چون فلانی آمده پرسیده که چرا نماز اینجوری است؟ بابا در طول تاریخ مردم می‌پرسیده‌اند چرا نماز اینطوری است. صد تا کتاب در این باره چاپ کرده‌ایم اینکه شما در یک برهه‌ای طوری عمل کرده‌اید که انگار هیچ کس سؤال ندارد و حالا فقط حضور قلب در نماز را باید بحث کرد و فضا هم عادی می‌شود، دیگر خوب می‌گویند آنجای نماز چرا اینجوری است؟ خوب سؤالی مطرح شده و این دلیل بی دین شدن نیست و باید جوابش را بدهیم. آنهایی که در آن زمان جواب می‌دادند حالا رفته‌اند در یک راستای دیگر کار می‌کنند. کلاسها و سخنرانی‌هایی هم که اینها قبلاً می‌گذاشتند دو کار کرد داشت؛ مثلاً جناب آقای مکارم شیرازی وقتی می‌آمد در حسینیه بنی فاطمه صحبت می‌کرد، یک عده مستمع معمولی داشت که وقتی می‌آمد پاسخ‌ها را می‌داد احساس می‌کرد که شبهات را پاسخ داده است و به صورت تقلید اجمالی اینها اجمالاً می‌فهمیدند که همه شبهات پیش این آقا جواب دارد و یک عده هم این جواب را به صورت استدلالی یاد می‌گرفتند و چه بسا می‌توانستند به صد نفر دیگر هم این جواب‌ها را بگویند. وقتی این جلسات به کلی تمام شد سه نوع مخاطب بی بهره شدند، شما حتی طلبه بعدی هم ندارید که جوان باشد و دارای تحصیلات متوسط، ولی بتواند به شما جواب بدهد. من فکر می‌کنم سازماندهی روحانیت بعد از انقلاب یک تغییری کرده است به گونه‌ای که بخشی از آموزش دینی تعطیل شده است، بخش کلامی و رفع شبهات هم تعطیل شده است. به تناسب، تربیت آدم‌های این کاره هم تعطیل شده است؛ البته الآن کمی فرق دارد.

○ در این راستا آیا می‌شود به مدارسی که خود روحانیون قبل از انقلاب داشتند اشاره کرد؟

● بله خیلی چیزها حتی مثلاً مؤسسه در راه حق، خیلی از تولیداتش درصد و میزان آن کاهش پیدا کرد. جناب آقای مصباح یزدی آنجا کار می‌کرد بعد از انقلاب رها کرد و مؤسسه دیگری درست کرد دیگر خیلی چیزها عوض شد. البته ایشان و یکی دو نفر بیشتر به آن توجه کردند. بعد کم‌کم مجله کیان درست شد و شبهات را بیشتر کرد، کم‌کم موضوع روز روزنامه‌ها شد. توی مدرسه و دانشگاه و هر جا

که می‌رفتی پر از این شبهات بود. و حالا یک‌دفعه همه فکر می‌کنند همه بی دین شده‌اند! در حالیکه الآن نمره به هر شاخصی که بدهیم بعید است که آدمها از ۵۵ ضعیف‌تر باشند. ببینید انتظارات عوض شده است. شما می‌بینید به دلیل شعارهایی که ما در جامعه برای رفاه داده‌ایم دیگر نمی‌توانیم به یک طلبه بگوییم تو فقیرانه زندگی کن! یعنی همه نقل کردند، همه نقد کردند و اعتراض کردند و هیچکس نپذیرفت که این حرف درست است. خوب از اینطرف در جامعه گفتیم که این حکومت و این جامعه و این حوزه به هم ربط دارد. ما استانداردهایی که در زندگی می‌گذاریم روی همه اثر می‌گذارد. الآن من تخمیناً می‌گویم که حداقل ۳۰۰ طلبه در قم هست که اینها به کلام جدید مسلط شده‌اند، از سخنرانی و کتاب و مجله نقد و نظر و آثارشان ولو یک مقاله که نوشته‌اند معلوم می‌شود مقام معظم رهبری هم گفته‌اند که در قم خیلی فاضل هست، حالا ممکن است آمار تبلیغات و مؤسسات مختلف دقیقتر باشد، با این وجود در دانشگاه فردوسی دو سال پیش یک مراکز برای ماه رمضان دانشجویان، روحانی می‌فرستاد در خوابگاه می‌ماندند و نماز می‌خواندند ولی آدمهایی بودند با اطلاعات بسیار ضعیف، ما هم از طریق دفتر نماینده رهبری در دانشگاه فردوسی که اینها را می‌آورد و می‌برد درخواست کردیم که بجای هر خوابگاه، یک آدم بیاورید که بیاید بحث‌های قوی کند، مثلاً بگوید دیگران گفته‌اند تجربه دینی یعنی چه و آن را نقد کنند. اگر اینها حرفهای تازه بزنند دانشجویان گوش می‌دهند و به رفیقشان می‌گویند بیا یک آقایی آمده حرفهای تازه‌ای می‌زند که ما نشنیده‌ایم و همین جاذبه دارد. اینها هم قبول کردند و با همه آنهایی که می‌توانستند تماس گرفتند هیچکدام نشد. درست است که اینها بلدند مقاله بنویسند که حتی در واشنگتن چاپ شود ولی این روحانی که ما می‌خواستیم نداشتند. معنی این سخن است که همه دانشمند شده‌اند! در گذشته در حوزه قبل از انقلاب، یک عده بودند دانشمند فقه می‌شدند و بلد نبودند برای مردم صحبت کنند یک عده هم یا دانشمند بودند یا نبودند ولی بلد بودند صحبت کنند.

○ شما به عنوان کسی که خودتان هم جامعه‌شناس هستید و هم روحانی آگاه به مسائل دینی، اگر بخواهید راهکارهایی را برای بهبود مسائل تربیتی نسل جوان، با همه این مؤلفه‌های اجتماعی که خودتان به آن اشاره کردید، ارایه دهید، اولویتها را در چه می‌دانید؟

● به نظر من اولین اولویت در حال حاضر، مباحث کلامی معطوف به آن شبهات است که در ذهن جوان است نه در ذهن فلان دانشمند. رسالت حوزه‌ها ترویج دینداری است و اولین قدمش هم در این راه رفع شبهات دینی است. الآن سؤالات دینی فراوانی وجود دارد که در دیسکت‌های خیلی از مراکز قم هم حدود ۸۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ تا جمع شده است. نهاد نمایندگی جمع کرده است. این به هر حال نعمتی است. روحانیون بروند با نسلی که سؤال می‌کند بنشینند و به سؤالات آنها پاسخ دهند آنهم مثل یک دوست، مثل یک رفیق که به او اعتماد دارد و به او احترام می‌گذارد. من فکر می‌کنم اگر رابطه با روحانیون، مستقل از نظام سیاسی باشد خیلی موفق‌تر خواهیم بود؛ چون اگر روحانیون بخواهند از سیاست دفاع کنند، باید اطلاعات بسیار وسیعی داشته باشند، با بحث و استدلال و مراجعه به کتاب که نمی‌شود پاسخ مسایل سیاسی را داد، بعلاوه باید یک اطلاعاتی بسیار عجیب و غریب آماری از ابعاد گوناگون داشته باشید، به علاوه تئوری‌های اقتصادی را بلد باشید، نقد کنید. من معتقدم که باید تبلیغ دینمان را از تبلیغ حکومتمان جدا کنیم، نمی‌گویم که به تبلیغ حکومت اعتقاد نداشته باشیم یا نباید باشد ولی باید بگویم آن یک مسئله است و این یک مسئله دیگر است. به هر حال دین ما خوب است و سعی کنیم این را ثابت کنیم ولی این آدمها با دین منهای حکومت موضعشان یک چیز دیگری است نه اینکه بگویند حکومت بد است. در جایی که یقین ندارد - شاید عملکرد حکومت خوب باشد و شاید بد - در یک قسمتهایی اطلاعات دارم و در این حیطه‌هایش حاضرم نظرم را بگویم، انتقاد دارم به فلان قسمت حکومت و این هم دلائلم، اینجایش هم خوب است این هم دلائلم.

○ اینها درباره جزئیات عملکرد حکومت است، درباره کلیات آن چه طور؟

● کل هم به تبع جزء اشکال پیدا می‌کند. اینکه شما می‌بینید در سال ۵۸ قاطبه عظیمی حامی هستند، امروز یک اکثریتی اشکال می‌گیرند - صرف نظر از درجه و نوع اشکال گرفتشان - علتش این است که اینها به حکومت، کارکردی نگاهی می‌کنند و حکومت هم خودش را اینگونه معرفی کرده است و گفته است اگر ما بیایم خوب می‌شود. نگفته است که ما مقدسیم و باید باشیم چه خوب بشود و چه بد. لذا آدمها هم نگاه می‌کنند ببینند خوب می‌شود یا بد. حالا ممکن است اشتباه شده باشد یا اطلاعات

ضعیف باشد، ممکن است خوب باشد و به ما بد نشان داده باشند، می‌توانیم سر تعاریف اشکال داشته باشیم.

بعد بحث کل سازمان است که من فکر می‌کنم که در هیچ کدام از سازمان‌ها، برنامه‌ریزی عاقلانه، عالمانه صورت نگرفته است. ناکارآمدی سازمان آموزش دینی مان که واضح است. در حوزه باید به هر طلبه غیر از دروس حوزوی یکجور آموزش‌های خاصی را هم بدهند تا آن‌ها به دانش‌های روز هم به طور نسبی آگاهی داشته باشند.

○ نظر شما درباره نحوه ورود روحانیون به سازمان آموزش و پرورش چیست؟

● این را می‌دانید که در سازمان آموزش و پرورش مربی‌های تربیتی که سالهاست دنبال این اند که آموزشی شوند و روحانیون آموزشی هم همه مربی دینی و قرآن و عربی هستند. روحانیونی که از نظر اطلاعات و دانش دینی قوی نیستند نباید وارد سازمان آموزش و پرورش بشوند چون در این صورت حضور آنها آثار مثبتی ندارد، البته گاهی یک مبلغ دینی در سازمان رسمی آموزشی دین به جایگاه و به یک مرتبه خوبی رسیده است، او می‌تواند وارد آموزش و پرورش شود. به هر حال، کسی که می‌خواهد وارد سازمان آموزش و پرورش شود، حوزه باید او را به عنوان یک مروج با سواد بشناسد و ال‌اکسانی که دارای افت تحصیلی اند نباید نشانگر حضور حوزوی‌ها باشند. این درست مانند آن است که ما یک دانشجوی مشروط جامعه‌شناسی را، نماینده جامعه‌شناسی بدانیم! این خیلی مسخره است. متأسفانه همین امر در مورد معارف ما یعنی درس عمومی نمره بیار که اگر حضور و غیاب نکند لازم نیست دانشجوی حضور داشته باشد و نمره ۱۹ و ۲۰ می‌آورد، رخ داده است. راستی اگر حرفه‌ای خودش را اینگونه معرفی کند دیگر چه آبرویی برایش می‌ماند؟

بنابراین اگر حوزه آدم‌هایی را تربیت کند، آدم خوش برخورد، پر حوصله و یک مسجد و یک مدرسه به او بدهند، اینها از حکومت هم بهتر دفاع می‌کنند. سازمان حوزه باید مشخص کند که چه کسی نماینده او در دانشگاه است.

مسئله مهم دیگر این است که اگر واقعاً آموزش و پرورش برای تربیت دینی، ورودی‌هایش را تعریف کند، شرایط و نیازها را اهم و مهم کند، آنوقت می‌بینیم که در این کتابهای دینی موجود این مسائل رعایت نشده است. مثلاً آمده جبر فلسفی را مطرح

کرده است. من در جایی درس می‌دادم دیدم من مجبورم برای القای این بحث، به شکل بسیار قوی شبهه را جا بیندازم که این خود از نظر شرعی محل اشکال است، به اضافه اینکه مخاطبین من معتقد بودند که این درس و درس خواندن اساساً برای امتحان و نمره است. به علاوه اگر شما دقت کنید می‌بینید که آنچه در جامعه مطرح است، جبر اجتماعی است نه فلسفی. پس مطابق نیازها تألیف نشده است. تکراری بودن مباحث کتابهای دینی هم از جمله دیگر اشکالات است.

مسئله دیگر این است که ما در تدوین کتاب‌های دینی مان، کمتر از روانشناسی بهره جسته‌ایم. مثلاً صفحه‌آرایی دلچسب ندارد، مطابق با نیازهای جوان نیست. در غرب کتابی منتشر شده بود در رابطه با سؤالات جوان مسیحی از کلیسا، نویسندگان این کتاب غیر از اینکه چند نفر کشیش بودند، تخصص‌های فراوانی هم داشتند، راجع به تعدد زوجات، طلاق و... سؤال کرده بودند و در اکثر موارد نظر اسلام را هم بیان کرده بودند ولی به گونه‌ای طرح کرده‌اند که گویا نظر مسیحیت بهتر است، حال ما چقدر در این خصوص کار کرده‌ایم؟

مسئله دیگر رادیو تلویزیون است. فکر نمی‌کنم کسی باشد که قبول نداشته باشد که تلویزیون در ده سال گذشته به قشرهای متجدد و غربی میدان داده است. حال وقتی از آنها می‌پرسید چرا این کار را می‌کنید می‌گویند ما رسانه ملی هستیم و امنیت ملی ما در گرو این است که آدم‌ها حرف‌های ما را گوش کنند، لذا ما خودمان را مثل بعضی‌ها می‌کنیم تا آنها سر موقع حرف‌های ما را گوش دهند. آیا این رسانه می‌تواند برنامه‌های تربیتی خوبی را ارایه دهد؟

رادیو معارف روی موج FM می‌گیرد که چه بسا نمی‌توانید بگیرید! اساساً اختصاص دادن یک رادیو به معارف دینی یعنی دین اقلی است! یعنی دینداران یک اقلیت‌اند! این رادیو یک موسیقی و آواز نمی‌گذارد! من بحث‌های تخصصی را قبول دارم ولی این باید با حساب و کتاب باشد.

من فکر می‌کنم در حکومت ایران، عقل به شدت ضعیف است. آیا از این بالاتر که عقل موجود را نمی‌تواند سازمان دهی کنند؟ ما ۱۰۵۰۰ نفر عضو هیئت علمی داریم، ۵۰۰ نفر از اینها در مباحث خودشان از مسایل جاری خودمان مثال نمی‌زنند. ما پول می‌دهیم، آموزش می‌دهیم که چه شود؟! از پیکره گسترده یک میلیون کارشناس چگونه

استفاده می‌شود؟ ما آمده‌ایم می‌خواهیم برنامه ریزی برای تربیت دینی کنیم نه عقلایمان را جمع می‌کنیم، نه متفکرانمان را جمع می‌کنیم نه بودجه کافی می‌گذاریم. از این کامپیوترها چه استفاده شایانی می‌کنیم!؟ حوزه علمیه چگونه از عقل طلاب استفاده می‌کند؟ متأسفانه عزم سیاسی ای که ما همه توانمان را در خدمت صحیح دین و ارتقاء دینداری جامعه قرار دهیم وجود ندارد. واقعاً کم‌کاری‌هایی که در این زمینه است را نباید نادیده گرفت. وقتی پژوهش دینداری ما صفحه‌ای فلان است چه چیز ته آن می‌ماند!؟ چه خمیر مایه‌ای در درون آن باقی می‌ماند!؟ اینها همه بیانگر آن است که اهتمام جدی وجود ندارد.

به نظر من عاشقان دین مسلط به ابزارهای امروزی نیستند و آنها که مسلط اند هزاران مشغله دارند و عاشقان مخلص دینشان نیستند. الآن ترویج دین و دینداری به دست خانواده‌ها افتاده است و خانواده‌ها هم که مشکل دارند. معلم دینی که به تبلیغ دین تعلق خاطر ندارد چگونه می‌تواند از عهده ترویج دین برآید!؟ آموزش و پرورش تا معلمانش را درست نکند هیچ اتفاقی در آن نمی‌افتد. کتاب عوض کردن آسان است ولی یک میلیون معلم را چگونه می‌توان عوض کرد!؟



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی